

مرکز میکرو فیلم نور - ایران و هند
این کتاب در مرکز میکرو فیلم نور
آفت زردانی - مرکز میکرو فیلم نور
تاریخ ۱۳۸۱/۰۷/۰۶

تالیف این معارف را از راست کردم از زوایای و اطرافش نیز با ختم و توجیه
عزیز و قسم ساختم ^{بسم الله الرحمن الرحیم} ^{بسم الله الرحمن الرحیم}

روزی طالبان ابواب فتوح کجاست بدور جا که از مطالع اولیقت نام و مفت
تمام با تحفرت رونمایند در میان هم رستنی که گفته اند گفته اند تحفرت غوث
دو دری که گفته اند گفته اند محبوب رحمان و این بر توفیق پیل که کی کساید
کل گفته بود که پیش پشوی ^{بسم الله الرحمن الرحیم} ^{بسم الله الرحمن الرحیم}

در لب تحفرت وصل بود صورت و سیرت تحفرت
در لب ان ایل کما شفه از علوشان قبل از ظهور وجود البیان ^{بسم الله الرحمن الرحیم} در بیان
ولفت و اسم آن حضرت بدانکه ارشد که الله تعالی که است حضرت البیان ^{بسم الله الرحمن الرحیم} ^{بسم الله الرحمن الرحیم}
ولقب حضرت این شاه مجی الدین و نام حضرت این سید عبد القادر
یکی از اصحاب آن حضرت البیان رسید که لقب پشاه مجی الدین از وجود
این فرمودند که یار از سیاحت بارگشته بودم بسوی بعد از روز جمعه
احدی عشر و فمانه ناگاه شخصی را دیدم بهار افتاده و در از رز شده مرا گفت
اسلام عليك یا شاه مجی الدین گفتم عليك السلام گفت نزدیک من بیا رفتم
مراست که ندیدم که کن او سوار بود و صورت تو بازه می نمود بر سیدم
تو کبخی گفت مرا نمی شناسی گفتم بی گفت من و نیم سخت پرموده شده بودم

حق تعالیٰ مراد است تونزه را ندید است انت محی الدین حضرتان مرمونه
که من لور انجلا داشت تم و مبسی جامع شده در لعم خلق برین هجوم کردند و در
من بوسیدند و میگفتند یا حضرت شاه محی الدین و پیش ازین بحکیم بن علی
نخونده بود بیت عیسی در برده تنی زنده بدم میکردی و زنده است اول
و درین زکات کجا. بعد از آن حضرت از جانب پدری
و از جانب مادر حسین است حضرت شاه شیخ محی الدین بن ابی صالح سی
جیلی دوست حق بن عبد الله بن یحیی زاید بن محمد سید داؤد بن سید سج
بن سید عبد الله بن موسی جون بن عبد الله محض بن حسن الشی بن امام
حسن بن امام علی بن ابی طالب کرم الله وجهه و امام مادران حضرت
فاطمه و لقب این نام ام الحیر بنی کنیز و صلح از رسته بود و حضرت ابو عبد الله
صومعی است و شیخ صومعی از کبار شیخ جلیلان و در سار و زو و ادابان
و مراد و احوال پاک و ارامات ظاهر بود و رفت که در غنچه شدی حق سبحانه و تعالی
از برای او زود انتقام کشیده و هر چه جو رستی خدا تعالی بجهان کردی است
ایش شیخ شهبان ابی صالح و موسی که یک لمح ز حصار بود و آتش موسی ده
شد صومعه صومعی از روی نور و سن تا شعله زد شیخ رخت و شب طیار

سبب حسن چون بصفانت متقاطعه از بحر حسن آمده آن کور یک
 در صید بد نشانی که شدادی عالم خود ممدی بدست تجویف تو با
 زین حق بختش از فعل دایه روان برده کویا له طلب دایه کریخت متنا
 بر که سحای ملک شده آنه و حرمان سبب و بدش جمع ملک
 عاشق و شیدا و مل معلوم در صورت و سیرت آن حضرت
 بدایه که آنحضرت نجف البدن غرض البصر رسانه قد کتم کون بوسه
 بودند و می حسن غرض و در از دستند و لباس علمای پوشیدند
 در بهتر سوار میشدند چون بدید و نند حضرت ایشان کسی آورد
 کجا خزان وقت قسمت میکردند و خودم از آن میخوردند بان جاه و جلال
 و علو منزلت باضعفا و فقرای است می نمودند و واضح می نمودند و هیچ یکی از
 ارباب دنیا و عظام را بر نمی بستند و تعظیم میکردند و هم نشین خود را
 تعظیم و آرام میکردند و اگر میدیدند که مخزون است بطالیف و طرب
 در طرب می آوردند و آن حضرت جان جالب بغیرش پوشیدند که یک
 گز بدیاری از رزند و قی خاوی از رزرا از بچان جامه برای آن حضرت
 طلبید باز در دل گذرانید که اینچنین جامه حلیفه را می باید درویش را بپوش

(3)

سبب بات چون در دوکان رفت مسما را پیش در آمد از در آن
بیدار گشت و هیچ چیز نگفت نه یافت متعلقان را گفت مرا که
حضرت بریده چون بجهت حضرت آوردند آنحضرت دست بگذاشت
و در نهادند نه شد بعد از آن فرمودند آن اعراض که نسبت مادر دل
که زانندی بصورت ما مشکلی شد و بپای تو در آید است اعراضی بگذاشت
در آنحضرت و در دل و دیده منکرسم و مسما را دست وصل جابم و
دست آن دادن دل شکسته معلومان آنحضرت قبل از وجود و ظهور آن
یکی از آن میثاق شیخ ابوبکر را راست و اول را بر میثاق شیخ علی است
صاحب کرامات ظاهره و مقامات فاخره و اینم و آنست که او را
حضرت صدیق اگر خرقه پوشانیده بود در خواب حکم حضرت رسالت پناه
صلعم خون بیدار شد آن را در رجوع موجود یافت و بعد از آن خواب
حضرت رسالت پناه خدمت آن فرمودند که ای ابن تراب تو زنده هستی
سنت اهل طریقت را از امت من در عراق با تو ز قیامت شود مشارل
در با حقیقت و سبب تو باشد شیخ و عراق ما روز قیامت
موریت از شیخ محمد شنبکه که شنیده ام از شیخ خود ابوبکر زار و زخم

که فرمودند که او تا دوا را قیامت اند موقوف کرنی و احمد حنبل
 و حبیله بغدادی و ابی جانی و منصور بن عمار و سبیل شری
 و حضرت ابی عبد القادر کبیر که گفتند سید عبد القادر کبیر گفت
 عجمی است شریف که ساکن خوارزم شد و بعد از آنکه ظاهر او در فرس تخم
 و آواز صدیقان و او تا دوا را عیان و اقطاب زمان است و از راه
 رسول صلی الله علیه و سلم فدیک را زینهار شیع عقلی صحیح است امروز
 از اجله مشایخ و شیخ الشیوخ شام است بسیار کس از فیض او
 بدرجه ولایت رسیدند چون شیخ عید بن مسافر و شیخ مابین
 و غیر ایشان رضی الله عنهم و این است از شیخ موسی مابین و غیر او که بر
 شد از شیخ عقلی منجی روزی از قطب زبان گفت قطب زبان محقق
 است نمیشناخت کسی مراد را مگر اولیا و زود باشد که ظاهر شود
 ازینجا و اشارت کرد بجانب عراق جوایی عجمی شریف که کلام کند
 مردم بغداد و بناسد کرامات او ربک از خواص معام و هو قطب
 و قهقهه بقول قدیمی بنده علی رقیبه کل ولی الله است کند شش او همه اولیا
 گردنهای خود را بر او بکشد و در زمان او وضعی که درسی بر آید است

میکنم سرور قدم او و همچنین بسیار شایع نگار با بمعنی مکاشف
 شده اند که در آن تفصیل اضافی دارد چون درین رساله اختصار
 مطلوب بود بدو شاید عدل الکفا نمود باب دوم درست وصل
 صل اول در ولادت آنحضرت و وصل دوم از احوال نخستین میل
 حرم مساوت (حدیث) و غیره و وصل اول در ولادت آنحضرت

وقت که آنحضرت از ملک بدر انتقال نمودند مادر حضرت ایشان
 شصت ساله بودند و این نیز از کرامات ظاهره بر این باب است
 که در سن شصت سالگی که وقت نایمیداری از او عمل نشد
 وجود آن حضرت چنان خرق عادت نظمو را بعد از تولد آن حضرت
 برادر خود ایشان متولد شد که ابی احمد عبدالله نام داشت و او در
 جوانی از نجیبان قاضی برای حاکم در کسیدن نقل فرمود چون بحر عرفان
 حضرت ابی صالح موسی از نجیبان رحلت فرمودند و دو دریم که نشسته
 بودند و آنکه بعضی مردم میگویند که حضرت ایشان اولادند هستند
 و ایشان که اکنون خود را با آنحضرت نسبت میکنند و حقیقت اولاد
 حوزد ابی اند ازین سخن هیچ نیست زیرا که بصیبت پوسته است

معلوم شد که روز سوم رمضان مبارک در شهر مشهور است که در خانه دار
 فرزندی متولد شده است که در ماه رمضان مبارک شب بخیر خور و این معنی را
 این حضرت در اشعار خاص خود نیز بیان فرموده اند شعر بدایه امری دیگر با
 ملا القضاة و صومی فی مهدی بدبصار شد و آنچه فقیر در عهد نامه دارد است
 با این معنی است تبعه آدم را بستان یارب از راه نیاز با شمع قلب خورش
 از صوم و تسبیح و نماز که چو بی سارم تو آخر در پذیرای کار ساز از طفیل روزه
 آن نازنین مه ناز حضرت ایشان فرموده که چون ایام منور بخیرم که با کبود
 بازی کنم از عالم غیب ندایم که ای یا مبارک اینی بسوی من یا ای مبارک
 چون من این ندایم شنیدم میگردم که فلان ترس خود را و رنگ را دور می گردانم
 اکنون من آزاد و خورشید شوم سب این ساده گشت بخونی غمزه
 شریک شکر می گویم که روز قری که عالم بالا ندایم که ای یا مبارک و روان
 جانب ما هم گذری از حضرت ایشان رسید که از یک خود را چشمه که وی
 خداوند فرمودند ده ساله بودم که سوی کتب میروم ملائکه را دیدم که حلقه بسته
 کردند منم و چون هر یک بر رسیدم اول از فرشتگان شنیدم که میگفتند
 اسبحوا للوالی الله وافی کینه و جاکندارید برای ولی خدا و نیز حضرت ایشان
 فرموده اند که وقتی مردی را دیدم که او را من نمیدانم و می شناسم ختم جبر از ملائکه

شَهِدَ أَنْفَحُوا الْوَيْلَ لِلَّهِ اَوَّلُ طَلْعَتِ مَبْنَعِهِ سِيدِ الرَّبِّ كَيْسَتْ
 كَفْتُهُ غَضِ اَزْ رِسْمِ دَنْ جَبْتِ كَفْتِ اَبْ طِفْلِ اَبْسَانِي عَظِيمِ بُوْدُ مَكْنِيَتِ نَاهِي حَيَابِ
 دَوْمَلِي مَابِدِي بِجَرْدِ رُبِّي بِمَكْدُوسِ اَبْ جِلْ سَالِ اَوْرَشَا حَتْمِ كَزَارِبِ اَللَّهِ وَقْتُ لَعْنِ وَدَرْ
 دَرْ نَظَرِ اَبْنِ فِقْرِ سِيدِهِ كَا اَنْفَرْتِ دَرْ زَمَانِ طُغُولِيَتِ وَقْتِي كَدِ بَوَالِ دَارِ اَلْبَدِ بِيَارِ زَارِ
 دَابِ بِرِيدِهِ دَرْ حَوَاشِ وَمُقَابِلِ اَنْفَا حَرْبِي بَارِهِ سِيَامَكْنِيَتِ اَوْنِ حَشَمِ حَبِيَّتِ دَرْ حَوَالِ
 مَوْضِعِ نَافِثِنِ جِدَالِ دَلِ سُوْخْتِهْ بُوْدِ نَاكَاهِ اَبْطَافِ حَضَادِ كَسَارِهِ اَعْيَازِ سِيدِهِ اَلْعَدَالِ
 لَهْ حَرْبِ اَلْحَرْبِ اَلْبَسَانِ دَرْ اَعْيَازِ مَكْنِيَتِ شَدْنِ اَوْنِ دَابِ اَرَنْبَانِ بَعْدِ اَوْرَقْتِهْ بِلَادِ اَوْرَشَا شَرْفِ
 شَدِ رُوحِي حَضَمْتِ يُوْسُفِ دَرْ عَضَمْتِ اَكُوْدِ وَقْتِي اَبْنِ حَضَمْتِ دَرْ بَوَالِ مَنِ بُوْدِ نَاكَاهِ اَلْبَدِ
 دَرْ بَوَالِ شَدْنِ وَ مَسِيدِ مِيَمِ كَدِ رَا بَرِ اَفْغَابِ حَرْبِ بَارِهِ سِيَامِ مَكْرُوبِيَتِ اَبَا اَلْكَفَانِ اَعَالِ اَكُوْنِ
 هِمِ رُوْسِيدِ بَارِ اَنْفَرْتِ تَبَسْمِ دَرْ مَوْزِدِ وَ كَفْتِهْ اَعَايِدِ اَكُوْنِ اَعَارِ اَلْهَيْشِ اَبْسَانِ
 وَلَكِنْ اَرَنْبَانِ دَرْ حَضَمْتِ مَضْغِيَتِ بُوْدِ تَابِ اَبْنِ تَخْلِيَا نِيَايَتِ اَكُوْنِ اَعَارِ اَلْهَيْشِ اَبْسَانِ
 كَرَفْتِهْ كَدِ مَصْدَرِ اَرْمَلِ اَلْاَنْدَرْمَنِ كَمِ مَسْثُوْنِ دَرْ مَوَالِ اَرَجَانِي اَوْرَشَا دَرْ بَدِيَّتِ رَفْتِ
 اَلْمَكْنِيَتِ حَامِي اَزْ دُشْتِ شَدْنِ حَرْبِ نَكْسِ مَحْشُورِ تَابِ مَشْتَمِ حَرْبِ بَارِهِ شَدْنِ
 بَارِهِ اَكْرَمْتِ نَشْدِ يَكْنِيَتِ شَعْمِ حَرْبِ رَيْشِ مَشْتَمِ دَرْ مَكْنِيَتِ شَدْنِ اَبْسَانِ
 اَرَسِيدِ اَبْنِ كَبَابِ اَعْدَا حَضَمْتِ اَبْسَانِ نُوْشْتِهْ اَنْدِ لَكُوْرِ دُوْدِ مَرْزُورِ عَضَمْتِ دَرْ اَبْسَانِ
 دَرْ بَالِ كَاوِي كَرَفْتِ مَحَبَّتِ حَرَاثِ نَاكَاهِ اَبْنِ كَلُوْدِي بَارِشِ كَرْدِ وَ كَفْتِ يَابِ اَلْعَدُوْ
 مَالِ هَذَا اَخْلَقْتَ وَلَا يَهْدِي اَلْاَمْرُ حَرْبِ اَزْ دُشْتِ شَدْنِ مَرْسِيَتِ مَرْسِيَتِ
 دَرْ بَارِ مَحْشُورِ اَبْسَانِ رَا دِيدِ مَكْرُوفَاتِ اَبْسَانِ بُوْدِ اَزْ زَمَانِ مَوْزِدِ اَبْسَانِ مَكْرُوفَاتِ

عرض کردم که مرا کار صد رکنی واجب است ده تا در بعد از روزم و پیش از خوابم
 و صالحی آن را زیارت کنم ازین سبب و اعده رسید به جای خود یک گفتم زیارت
 در خفاست و سبب گویا بیرون آورد که از زیارت بدین ماده فیصله دیار را
 برادر کنم که ای چاه عمده این علم و است که است و چهل بار در فعل من و دوست و از آن
 سوز و غم و دوا بدست در صبح حال و بعد از آن بیرون آمد و دعا اموت کن کعبه
 و بازده بار بخوانی برای بر من یافتم علم بدست این دعا یا نه نام دعا است
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُ الْكَافِي قَصْدَهُ الْكَافِي وَجَدْتُ

الْكَافِي لِكُلِّ كَافِي كَمَا فِي الْكَافِي وَنَعْمَ

فِي كَلَامِهِ

الْكَافِي وَلِلَّهِ الْحَمْدُ أَرْجُو بَعْدَ ذَلِكَ نَوْعَ بَابِ

بعد از مردم چون از بعد از آن گذشتم شفت سواران بیرون از کنگاه فافله را

گرفتند بحکیم مرا عرضی کرد و نگاه یکی از ایشان بر من گذشت و گفت ای فقیر

با خود چه داری گفتم محبت میا گفتم کیست گفتم در جامه زریبل و دوخته است

کمان رد مرا سطلها میکند مرا کند است و رفت و یکی که آمد و نیز همچنان سپید و

یا نخستین او شنیده بود و پیش من خورفته و از من شنیده بود و نه ای

مرا طلبید و ملائی تا که اموال قسمت میگردد و مرا بدو سپشت با خود چه دارم
 گفتیم قبل از این گفت کیست گفت در عالم من دو خسته در بعل من فرمود تا ما
 من شکافتم و آنچه من گفته بودم یافته گفت را بر چه دشت که خود را از غارت کرد
 گفت مرا مادر من عبده کرده بود که رصید و در اسبی سببی خواستم که از عهد مادر خود
 کنم بآن من از این کبر است و گفت تو در عهد مادر خود حیات نمکنی و خدایا
 که من در عهد خود را در کجا خود حیات میکنم حال بر دی بکشت و بدست من تو را گردن
 اسی اولیفته که تو در قطع طریق منته بودی اکنون در توبه نیز من را پیش قدم در دست تو
 گرفته و خفته از قافله گرفته بود و باز دانه اول تا بیان رویت من ایشان می بود
 بای رفتی سوی دست ایست چنان از پست نشسته بد حس تو عالمی درو
 یارب بر جوانی که بدین راه چشم نه دام و دود این دشت در عهد تو کشت این
 از بعضی عزیزان پیوسته جان استماع یافته که نام آن منته بودی بعد بوده بعد از آن
 که تار شده آن حضرت را بخانه خود نزد و خری و پشت بیدم حضرت ایشان بود
 قبول کردند و طلبید را از موصوفه که سماج باشد و روان شده بعد از آنکه در عهد تو
 شده و او را طلبیدند تا بیوم در و وصل است وصل او در و وصل حضرت
 در عهد تو و بیکم مشغول شده و وصل در و وصل و صحبت شایع که در آن زمان
 متعین بودند و وصل اول در و خزان معصیت به بند زنجیر به آنکه حضرت آن
 سینه نمائین و از بهانه قدم در راه فرمودند و در آن زمان آنحضرت رفته ساله بودند
 آمده و حفظ قرآن مشغول شده و از تمام از بزرگفته بعد از آن علم ادبی خواندند و از انوار

یحیی تبریزی و فقهه کردند علم میجو و مناظره و اصول پیش ابو الوفا علی بن عقیل
و ابو الخطاب محفوظ و سماع حدیث کردند از ابو طالب محمد بن حسن ناقله و ابو سعید
محمد و ابو الغنایم و ابو الیاس کات امینه له مبارک و ابو نصر و ابو عبد الله و ابو الیه کات
طلح بن احمد عاقوبی و غیر ایشان رحمهم الله جمیعین و صل و دوم در محبت و زیارت
حضرت ابیسان در غفران جلالی و رفیع و طالب علیه مبارک و در حاله غزری از زیارت
مستفیدند زیارت او میفرستند عبدالشامی میفرستد که در بغداد غزری بود و در
میکفند من و ابن عفا و حضرت شیخ عبدالقادر زیارت غوث رفیع و ابن سقا
در راه گفت من اورا مسئله خواهم پرسید که جواب آن ندانم گفت اورا مسئله بپرس
پرسید که جواب آن مسئله بپرسید ما چه میگویند شیخ عبدالقادر گفت حاشی که من
چیزی نمیدانم و انتظار بکشد و بعد او میبیم چون بگفت اورا ندانم اورا
ندیدم ساعی گذشت که دیدیم در میان نشسته است و کسی معلوم نکرد که از کجاست
پس از خرچشم جانب این سقا کرد و گفت وای ربوای این عالم من مسئله پرسیدم
که جواب آن ندانم آن مسئله فو است و جواب آن این میام که آنش گفت در بغداد بایستد
بعد از آن بمن بگفت و گفت از من مسئله میپرسی و منی که چه میگویم مسئله بپرس
و جواب این را ندانم میگردد در دنیا باید و کوش بگفت و ادبی که من کرده بعد از آن کتاب
حضرت شیخ عبدالقادر نظر کرد و این را از خود خواند و گفت ای شیخ عبدالقادر
خدا و رسول خدا را خوشنودستی بگفت این حسن ادبی که بیاورد که بگوید میباید از

بِسْمِ رَبِّهِهِ الْمَكِينِ قَدْ مَنِي هَذَا عَلَى رُكْبَةٍ كُلِّ وَرَقٍ
 و نیز ادبیای کردها خود را بپست کرده اند جللی و کرام ترا پس آنوقت سبابت
 غایب شد پس از آن دو براندیدیم که روزی به نسبت رباب گفته بود همانطور
 شد این سفار دوم رفت و بر دختر ترسناک شقی شد و تفریق آن کاوش شد و در انجمن
 و مشق ساخته از آن رنکد ربه با غرق شد و در حضرت شیخ عبدالقادر را بیدار فرست
 سلطان مراد اول و احتیاج گشت بحسب لیلی که بآن عوث بجا آورده بود قطع چون
 نسیم رخ خوش را فروخته بودند بر خاکه ولی بود و در سوخته بودند با حسن او نشسته
 خوفین همه یارب ای حسن ادب را که ز آموخته بود سببت آن حضرت
 شیخ تاج الدین ابو الوفا حضرت ایشان در اندای از بغداد بدیده فلینا که مسکن
 شیخ تاج العارفین بود برای زیارت شیخ رفته بودند و شیخ با خادمی در خلوت بود
 ناگاه خادم را گفت زود بروی شو و در خلوت را بدید اگر جوانی غیبی بیاید او را این
 مدد چون خادم بدید که حضرت ایشان بیایند و میخواستند که شیخ را زیارت کنند
 خادم رفت و شیخ عرض داشت که در سجده را گفت و با مضطرب تمام در گوشه خلوت
 بنشینان شدن گرفت و بعد از ساعتی خادم را گفت این جوان را بطلب از آنجا که
 حضرت ایشان را دیده استقبال کرد و گفت ای شیخ عبدالقادر بعزیزت اودلبار
 که شمار حضرت نه اوم نه از بی و قاری شما بود ملک از حبیب الاله که در سر
 و هم در پست شما بود از خیر و انشعابم که هر چه از من میگیرید باز من خواهند داد این
 شد و در شرف عتقا شما در یافتیم حضرت ایشان چون به پیشگاه العارفین

(8)

در بغداد می آمدند بر میخواست و تعلیم میکرد و مردی را بحضرت داری آنحضرت مبالغه
تمام مینمود و میفرمود که عطا فرموده از آنحضرت ایشان نشست و گفت
و گفت ای شیخ عبدالقادر شما را چون وقت رسید کس اسبوی شما می بخشد و پیش
سعدیه خود پیش حضرت ایشان گرفت و گفت در آنوقت این شیخ را از آنوقت
و سه وعصا و کاسه حد کفر ایشان و لا مردم گفته چرا ایشان را میفرمود
گفت عَلَيْكَ الْفَيْدُ دَاعِ الْخَيْرِ وَهُوَ صحبت حضرت ایشان شیخ حماد
این شیخ مبارک است و ظاهر از این حدیث می آید
و پس مردی از ابوشیخ که حضرت شیخ عبدالقادر اول که زیارت شیخ حماد
رفت شیخ حماد جان حضرت ایشان نظر کرد و گویا باری نظر بصدیه خود آورد و نظر حضرت
شیخ در ایشان از آنکه در بی حال از تنه بیرون نماندند و بر سبیل تجرید راه می رفتند
شیخ نجیب الدین سرور روی فرموده که حضرت شیخ عبدالقادر بعد از شیخ حماد و در
در آنوقت آنحضرت در آنجا جوانی بودند با او در صحبت نشستند که شیخ حماد و ما مجلس
شفیقه حسن از آنحضرت شد به چون از صحبت و مجلس بفرستند شیخ حماد چشم
جانب ایشان داشت و با محاسن گفت که سحان الله این جوان عجبی را ندیده ام
که در وقت خود بر سر او ایستاده و ما میفرمود از شما جدا نشود که بگوید قدی
هَذَا عَلَى رِقَبَةِ كُلِّ وَلِيٍّ لِلَّهِ و این گفته همه اولیا است

حدود پیش لوباجیایم در چهار وصل است وصل اول در روز مجامده و سبب
 آنحضرت وصل دوم در خرقه پوشیدن از شمع ابو سعید محمد و وصل سوم
 در مامور شدن حضرت به دعوت خلق وصل چهارم در کیفیت مجلس روضه
 آنحضرت وصل اول در ذکر و مجامده و سیاحت آنحضرت آنحضرت آنحضرت
 که سبب پنج سال بعد از مجامده بودم در براری عراق و خواستهای لوجیل نقل فرمایند
 آنکه بگذرد ده ام و پانزده سال بعد از خشن بر یک پناه است با من ختم قرآن میکردم
 و بارهاستسی روز یا چهل روز همچنین به ماندم خبری نمی بایتم که از اقصای آنحضرت
 فرموده اند که وقتی در سیاحت بودم شخصی بر من آمد و من ویراکهای نموده بودم
 گفت سبب آمدن تو صحبت در آنکه گفتم به گفت ایما نشین نامن باجم و در نظر من
 غایب شد من با جمایا ماندم بعد از آن بیاید و ساعتی نزدیک من نشسته بماند
 و گفت از پنج روزی نامن باجم با یک سال دیگر بماند و من همچنان بجای خود ماندم
 بعد از آن بیاید و نامن و نشد آورد و گفت سبب چه من و مامور شدیم که با شما
 ملک کردیم از حضرت ایشان یکبار اصرار رسید که دین دو سال وقت آنحضرت
 چه بود فرمود و ملاک منقولات وصل دوم در کیفیت خرقه پوشیدن آنحضرت آنحضرت
 از آنحضرت ابو سعید محمد و می خواست آنحضرت فرموده اند که یکبار در روز جمعه با من
 شام میخوردیم که طعام خوردم تا که فرموده ساخته در دلمان من نمکند و آب نوشتم تا که

بدست خود را توشانه چهل روز بدین حالت گذشت پس از آن مردی بایده طعام
 بشش من نهاد و رفت نفس از بسیار گرسنگی جوشت که بلاطعم اندک نعمت و اندک
 لذت با خدا بسته ام بر مردم و از رطابن خود و برای سینه که الطبع الحیج العفانی بدان کرم
 شیخ ابوسعید مخدومی در راه میگذشت این فریادش به ششش رسید آوردند
 و فرمودند این شیخ عبد القادر است کفتم ازین غلغله نفس اما روح من برقرار
 حوزت در مشایخ حق می گذارم دارد فرمودند باین باب این گفت و مرا هم
 بدان حال که آنست روان شد در دم جهان رسید که از اینجا زوم مگر یک ناکه
 دیدیم که خواهی خضر آمد و مرا گفت بخیز و بشو ابوسعید رویشان گویا دیدیم که ابوسعید
 در خانه استاده است و انتظار من می بود چون مرادید فرمود که ای عبد القادر این
 ترا کفتم پس خود که گفته خضر تر به بایست پس از آن مرا انجا خود در دو طعانی که فرمایا
 کرده بود آورد و بدست مبارک خود لغمه در دهان من کرد و آنکه سیرم بعد از آن مرا
 خرقه پوشانید و من را لغمه انحراف کردم آن شیخ ابو محمد قادیانی ای صاحب صلی
 پس آن خرقه من بد آن شیخ ابوسعید مبارک بن علی امجدی و سوسن آن خرقه بد آن شیخ
 ابی الحسن بن محمد یوسف و سوسن آن خرقه من بد آن شیخ ابوالفضل عبد الوهید
 عبد العزیز بن سوسن آن خرقه من بد آن شیخ ابی الفرج الطرطوسی و سوسن آن خرقه
 من بد آن شیخ ابوبکر بن سوسن آن خرقه من بد آن شیخ ابی الفرج الطرطوسی
 مبارک و دارد او خود از ابوبکر بن سوسن آن خرقه من بد آن شیخ ابی الفرج الطرطوسی

ز عبد الواحد اوز شیلی است باین طاعت و این موی سیخ عبد القادر عرقد شود
 بدست ابوسعید مخرومی و حضرت ابوسعید مخرومی و حضرت ابوسعید بدست ابوالحسن
 یوسف و ایشان غرقه بوشیدند بدست ابوالفتح ططوس و ایشان بدست
 عبد الواحد بن عبد الفخر یعنی و ایشان بدست خواجه ابوبکر شیلی و ایشان بدست
 جید بغدادی و ایشان بدست سری سقطی و ایشان بدست خواجه محمود
 و ایشان بدست امام علی موسی رضا و ایشان بدست مسیحی کاظم و ایشان بدست
 امام جعفر صادق و ایشان بدست امام محمد باقر و ایشان امام علی الصغیر بن امام
 و ایشان بدست امام حسین رضی الله عنه و ایشان بدست علی اکرم و ایشان
 بدست حضرت رسالت و صد جلالت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و صد سرمد
 یا مورت بن آدوات بدست و رضی خلی ان حضرت فرموده اند که روز شنبه
 سوال در سینه یا قصد و محبت و یکم من حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
 و خواب دیدم بابائی جبار خودم کلام مشکلی کفتم بابائین مردی عجیبم برضی ان عبد او
 چگونه سخن کنم فرمودند و من گفت گفتم دم معیت بار و درین بدید و فرمود و خلق سخن
 گوئی و ایشان دعوت گنجی گنجی باز که از دم و نشستم مردم برین حجم کردند و زبان
 بسته شد حضرت علی اکرم الله وجهه را که در مجلس متقابل اسناده اند و میفرمایند که
 سخن نمیکند کفتم بابائین زبان بسته شد بدست فرمودند و من گفت بار و دم بزرگ
 شدند و نشستی بار و درین سه و میدند عرض کردم بابائین چرا گفت بار و دم

از جهت ادب با خواجگانیت صلی الله علیه و سلم ازین گفتند و ازین
 غایب شدند بعد از آن من در سخن شدم و خلق را بخی دعوت کردم
 فرمودند که مراد خواب و بیماری بگوئید که این چنین کلام در دل من
 میکند و غالب می آید که اگر سخن کنم منفعت شوم و ممکن است که سبک
 و نیز این حضرت فرمودند که بنشین ازین دو نفر بابت فقرزدیک من می
 که کلام می شنیدند پس از آن هجوم شد گرفت در مصلحت با جلب می
 بعد از آن آمدن مردم پیش ازین بگفت من در نمازگاه عبد پرورد
 شیخ عبد القادر جیلانی فرموده است که هفتاد و یک سال در مجلس حضرت این
 جمع میشدند و چندان سواران می آمدند که از مراکشان کرد مجلس حوله
 حصار میشد و صیقل چهارم در نسبت مجلس و عطا آنحضرت شیخ ابوالکلام
 محمد فرموده است که من زیر منبر آنحضرت می نشستم و حضرت ایشان
 نقیبان بودند که بر پایه منبر دوکان دوکان می نشستند و فرمودند زیر منبر
 می نشستند که در محاسن بچو شیر می نمودند و در مجلس است که
 می یافت از غایت حرارت مجلس که ردی آنان می یافت و
 نویسنده حاضر می بودند که نواریه کلام آنحضرت کتابت می نمودند لقا

قلوی

اوسعه منو می که در مجلس حضرت عوث اعظم بار حضرت خمر صاب
 علیه السلام را مشاهده میکردم و ملائک را می دیدم که طایفه طایفه در مجلس
 ایشان می ایستاده و بچین مردان غیب و جنیان را می دیدم که به نیاز می رسیدند
 و خواجیه خضر در مجلس حضرت ایشان بسیار حاضر میشد و میگفت که فلان
 میخواهد این مجلس را لایق کند و چون حضرت ایشان در آن سخن را می شنیدند
 میفرمودند ای علام و ملائک و در جات اینهاست و در این مجلس خلعتای
 عظامی پی شونده و نیز فرموده که اینست از نعمت مخلوق و ولی مکار که حاضر شد در
 مجلس من اینجا بایدها و اموات بار و ام و نیز میفرمودند ای علام از مسکیر کمر
 سوال کن چون بی آید بر تو در قبر تا ترا خبر کنند از غر و جاه و جلال من
 پنجم در پنج فصل است و فصل اول در تعریف و کرامات آنحضرت و فصل دوم در تعریف
 ارادت آنحضرت و فصل سوم در توجیه آنحضرت از بر سر حاجت و هوی و گناه
 و فصل چهارم در بعضی از سخنان آنحضرت و فصل پنجم در ذوات آنحضرت
 و فصل اول در تعریف و کرامات آنحضرت پنجم ابو مسعود شنیع عثمان رضی الله عنه که از
 الکابر اصحاب آنحضرت اند فرمودند که خدا اظهار غر و نخواهد کرد مثل حضرت عوث
 و کرامات ایشان متوالی و متصل بود بعضی اگر یکا را کرامات ایشان شمارد
 در یک روز ناچند شد و مجلس از حضرت ایشان کراماتی طلب نکرد و رفت

بدانکه دیدنی خلیفه بعد از حضرت ابی طالب رسید و عرض کرد بخوانم که خبری
 که امانت حضرت بر ستم تالیقین من نیاده شود و موعظه خبر بخوانی گفت
 سب و آن زمان موسم بود آنحضرت دست در سجاد دهنه دو سب
 در دست آوردند یکایک سب خلیفه دادند و دیگری دست مبارک خود را
 و بریند نجابت خوشبو و سفید و شیرین را به و آن دیگری که خلیفه بد خود
 شکست کند و پرگرم را به حیران ماند و گفت مایه احضرت این می نمود
 چون باین سب سب دست ظلم نور سیده کشفه شد و در وی گرم لنگه و لنگه
 این نیز همچو آن برمی آید سب آنحضرت از خانه برآمدند و عسای در دست داشتند
 یکایک از اصحاب در جل گذارید چه است که ازین عسای خبری از حراق عادت نمایند
 اندیشه او حضرت ایشان روشن گشت و عسای در زمین خفته
 عسای است همچون شمع نور دادن گرفت بعد از آن حضرت ایشان عسای
 و او را فرمودند که تو این را حراسته بودی متاسف زمان فرمودند که از حراق
 آنحضرت چه گفته شود که چه جز اینان ظاهر است کاهی در وظایف سید کلمه از رفو
 کاهی باوشش بقاع نموده است که روزی در مجلس غوث الاعظم حاضر بودم
 آنکه سخن میگفته بر پایه اول از ضرب ناگاه قطع سخن کردند و ساعتی خاموش شده
 و بر زمین فرود آمدند و قلبه از آن بمنبر بالا رفته و بر پایه دوم منبر نشسته پس من

من الله سیدم که پایه اول کشت ده شد خدایک جسم کار میکرد و منشی از رسیدن
احضار ایداخته حضرت رسالت بنیاه صلوات الله علیه و سلم نجابت شسته اند و حق
سمایه و تعالی دل جهر عشت لا اعظم تکی کرد و خاک که نزدیک بود که آنحضرت از پایه
بغیقه حضرت رسالت بنیاه صلوات الله علیه و سلم ایشان را بگریخته و بکاشتنه
بعد از آن عوز و ولا غریب شده چون عصفور بعد از آن بیالیدند و بر سر نشسته
در صورت عیال بابت بعد از آن ازین همه بپوشیده نشیمن نقل است از جامع
امی که روز شنبه سیوم ماه از صفور خدمت ایشان حاضر بودیم و ضویریا
و قضا و فیما به مبارک بود چون از وضو فارغ شدند مغره بهمیت بلند را در و در
و یک قضا و در هم در بات کرده تا آنکه قضا از نظر غایب شد بعد از آن
و یکروز و در قضا سمجانی بر باب دهنه در الوقت یکس را مجال آن نشد که از
حضرت ایشان بپرسد که آنچه بفرمانگاه بعد از بیت روز مردم فایده از آنجا
عجم رسیده و آن بر دو قسم است بخاربان آنحضرت چرا که کردند و نگذاشته اند
جامعه رسیده که این قضا بماند از کجا رسیده گفته روز شنبه سیوم
از ماه صفر و بیان بر سر بنا خسته و از ما تمام میای را عاریت کرده و بعضی
مردم را نشاند و در باده فرو انداخته و مال و در قسمت در شسته که با حضرت
شیخ عبدالقادر را در وقتش یاد کردیم و نیز آنحضرت را و از این بودیم که
بودیم که دو مغره عظیم شنیدیم که هیبت آن نام بادی را رفت و از این است

دیدیم که آن عربان عاجری و نیاز تمام آمدند و گفتند بیاید و مال خود را بکیر بیدارید
 که بر سر اجماعیت رسیده بر فیم و دیدیم که دو سرور از عربان کشته
 و سرشته و مرده افتاده اند و این دو قصاب بآب تر از از و صنوبر
 ایشان است پس مالهای با عربان بجا دادند بعد و حضرت شیخ عبدالقادر
 است آنها که احباب تو بر کین و ستیزه گوی هزار ضربت قصاب
 اهل از حاتم اصحابی که ظلمت بعد از او و او مظهر نوسف و قتی که تحت غوث
 آمد و دوباره و نیاز زنده را آورد آنحضرت قبول نمودند و فرمودند حاجت
 راست گرفتند و یک بدره را بر حسب و در در این سلسله در حال
 از آن مردم خون مبارک و خونهای ایشان بر آردن خود سبکی با
 پیشش پس فرزند من سپهر می آتی نقل است روزی بخوره پیش
 سر خود را همراه آورد و گفت که من فرزند آن من سپهری است شامده است
 و همیشه متعلق شما میباشند من بکنه حضرت ایشان او را قبول کردند و به مجاهده
 طریق سلف در آوردند بعد از چند روز آن بخوره پیشش نه خود آمد دید که نان جو
 میخورد و روز و لا غرض شده از کم خوردی و بیداری پس از آنجا حضرت ایشان
 آمد طبعی و دوری استخوان امری که آنحضرت خورده بود و در غنچه عرض کرد
 یا سپهر شما کشت مرغ میخورد و لب من زان حوا آنحضرت دست خود را

این کتاب در بیان فضیلت حضرت علی علیه السلام
 و در بیان مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
 و در بیان فضیلت ائمه معصومین علیهم السلام
 و در بیان مناقب ائمه مجتهدین علیهم السلام
 و در بیان فضیلت ائمه فاضلین علیهم السلام
 و در بیان مناقب ائمه صالحین علیهم السلام
 و در بیان فضیلت ائمه زکیین علیهم السلام
 و در بیان مناقب ائمه پارسا علیهم السلام
 و در بیان فضیلت ائمه شایسته علیهم السلام
 و در بیان مناقب ائمه مجتهدین علیهم السلام
 و در بیان فضیلت ائمه فاضلین علیهم السلام
 و در بیان مناقب ائمه صالحین علیهم السلام
 و در بیان فضیلت ائمه زکیین علیهم السلام
 و در بیان مناقب ائمه پارسا علیهم السلام
 و در بیان فضیلت ائمه شایسته علیهم السلام

بسیار و گفته ام باین الله کجی العظام و هی و هم اجمعین و نه سنده و با کتبه
 که در آنجا ذکر و بعد از آن حضرت ایشان مجلس میفرمودند باین می بارید
 بعضی مردم متفق شده اند آنحضرت سر بالا کردند و فرمودند من جمیع مکرم و تو
 نفقه میکنی باین از مجلس در دستا و بیرون می بارید و من در ظرف
 ارادت و نسبت آنحضرت نقل است از شیخ محمد کلینی و شیخ عمر بن محمد از کبار
 اصحاب آنحضرت آنکه حضرت عیسیٰ علیه السلام فرمودند که حتی سجده نکرده است
 من که در آن راه می رفتم و ملازمی که من محبتی داشتم شد در دست و نیز نقل است
 ازین دور بزرگ که وقتی آنحضرت ایشان عرض کرده شد که آنحضرت نسبت
 خود را باینکه در حال آنکه دست شما گرفته نه خرقه شما پوشیده شما بالا آورد
 و اصحاب را ملازم شما کردم یا فرمودند که خود را باین نسبت که نام من بر من قبول
 کرد و در گذشت حق تعالی از او آرزو را که کرده است نه جلیلی یا خیر میگوید
 کلان خلق محدود را که در میان آنست که شش طاعت است و شش در دست نقل است
 از شیخ ابومحسن علی که حضرت عیسیٰ علیه السلام در خطاب میفرمودند که برادر من
 قدم بر شش خدا تا روانه دارم شما سوی خدا برین شش و یازده ای مردمان
 با صفا نماز نقل است از شیخ عبدالرحمن که آنحضرت عیسیٰ علیه السلام میفرمودند و قیام
 در دست من باینکه در آنجا که نظر کارکنند و دیدم که در و نام اصحاب میباران
 من که تا قیام قیامت است خود من در دست خواهد کرد و فرمود است و حکم که باین

بتوجه شدیم و شاه جیل که مردم را خود دیده است: علی السلام و
 که اراحق نویخته و نیز فرموده که حضرت اگر بدین شود طوبت میرد
 در مشرق دمن در مغرب بر آینه بوشم اورا رسد اگر ایاقوی را از مردم
 بر که جویند و عجز در او خوار کرند و نیز میفرمودند که بغیرند حسین میفرمود و خود
 کسی که اورا دستگیری کند و از پیغامش برادران او می بودیم و کشتن
 دستگیری کردیم و پیش مردم و از یاران و مردمان من بر که امر بود و میفرمود
 ثابت دستگیری لوگنم قطع کسی و الله اعلم از می غناست از طفل شیخ
 جیل است صد امانی کویا سید حایم است از غایب از در است غافل از مرد
 است و تبران حضرت فرموده اند از مالک خازن و فرزند بر سید که هیچ کارا می
 من نزدیک است گفت: با که ایان سر کوبش جنم راه کار از باب
 پیش سنین یعنی پیرانده است نفس است از شیخ عدی می باشد که از مردان
 من یک روز فرقه که اورا بوشم و کزیرا میدان حضرت خونت او غم را از برای که در میان
 غایت و عنایت بیجا غرق اند هیچ جزایان را اجماع نیست و این محرم
 التفات دارند زیرا که کسی مجرب که نشسته نسبت به میزد و سر که در حین عدل
 ملکستان می کند: این ای که ای سلسله قاور به عالی مشغری که هر یک روز باید که در
 در بر بایشی است و دینی که ای جیل است چنانچه قد و خود نمیدانی و بعضی اصحاب

آنحضرت نقل کرده اند که مردی بحضرت آن آمد و بیان نمود که من در شب وفات یافته ام
 امشب بود و خواب دیدم که گفت مراد کور عذر میکنند بروی حضرت این
 دعا و التماس کن آنحضرت دعا فرمودید که در تو کمالیست که در من نیست
 گفت آری آنحضرت ترسیدند و در دویم آمدند و عرض کردند که در این خواب
 دیدم بسی خوارم و خوار و خلقی سبز و در پوشیده معلوم که عدالت را پس میدهند
 و این خلعت مراد داده اند به بخت حضرت شیخ عبدالقادر رقیب که ملازم آنحضرت
 هستی و حضرت ایسان فرمودند یا بر دستگیر و حقه نشسته اند که همانا
 رسیده شد یا نام شما بچشم گرفته باشد یا وقت شدن نام شما کلمه حق تعظیم
 گرفته شد یا از کلمه شما طعام خورده شد یا شما بخیم نقل است از اصحاب آنحضرت
 که وقتی مجلس شریف آنحضرت نقل کرده اند که از فلان قریه آمد و فریاد می کرد
 که او را دفن کرده اند فرمودند آنحضرت که او خرقه من پوشیده است حاضران
 عرض کردند که معلوم نیست فرمودند وقتی در مجلس حاضر شد گفتند اینم
 فرمودند وقتی از طعام من خورده است گفتند منم فرمودند منصرف بایست
 اولیست و ساعتی بعد مرا که گردن از سب و وفادار نشسته مبارک ایشان
 ظاهر گشت بعد از آن فرمودند که ملائک مشکو به که او وقتی روی مبارک حضرت شما
 دیده و مکان بیک برده حق سجاده و تکیه برکت آن روح است آورده و بخشیده
 بعد از آن بار بار بر سر قبر آن رفته سجده فرموده اند که شنیده نقل است از شیخ ابوالحسن

سهرورد گفت خبر کرد والد من مرا که شیخ حماد بواسر شب آوازی شنید
 همچو آواز کس انگین زور ایمنی به حضرت غوث الاعظم نگور شد و حضرت غوث
 استنار بیاخته نمود و وقتی بصبح شیخ حماد بواسر رسیدند پرسیدند
 صحبت باس را این ساز چیست در زمان این نغمه آواز چیست شیخ
 گفت که مراد از آن ساز مرید است شب ایشان را السلام علیکم صلوات الله
 از خدا بر شما و در آن کتابی است در حضرت میگویم که در آن ماه آورده
 دیدم بالذبحان بر او که تا دیروز نماند پس شیخ عبد القادر فرمود که اگر
 حق سبحانه تعالی مراد حضرت غوث است دیدم در جوی که کم که اند مریدان میگویند
 کسی که توبه نمید و شیخ حماد گفت مرا حق سبحانه تعالی میگوید که حضرت
 انعام و ثمرات عطا کند که از مریدان ایشان بکسی که توبه نمید و ختم ایشان
 بابت اگر اول خبری است پس در این غفله در خانه مسجد و در
 خانه که همان را ختم بخیریت و منسوبم رتبه حضرت از برای حاجت
 تا روزی که نقل است از شیخ که حضرت غوث اعظم فرمودند که هر که در کسری
 استغاثه خولده ان کرب دور انداخته شود از هر که در کسری تمام نمید و ساخته
 شود از هر که توبه کند من در حضرت عی از برای حاجت را بر آورده شود حاجت او
 و نیز آنحضرت فرمودند که در وقت نماز بخواند و در هر رکعت بعد از
 سوره اخلاص یا زده بار و در حضرت زینت خواص کائنات فرستد

در سلام گوید بود و ملائکه پس از آن یار و حکام جانب علق بر دو نام فرمود
 و حاجت خود خواهد یافت برآورده شود حضرت این نیز موعظه که صاحب
 نامه که بعد از سبب شام یک جمله این دو کانه را متواتر بگوید و اگر وقتی فرستاده
 باز آید که در این موعظه رب استقامت این طریقه جواب بدهد و از این
 از چهل روز نیست و دم قافیه به این موعظه بود و دست دهد و من تمام
 و سخن از دست است همه اعظم بر تو باد صدف و صفا که اگر آن روزی بود که تو
 بجای سحر و تلمیذ را بر زمین نشاند پس از اعتدال منی را که که
 غایت که خدای را و او جل فریاد سبب است و او بیشتر از آن بود که سبب
 اصلاح او است به عمل کند به آنچه میباید حق سبحانه و تعالی بر او ای دلنده او را
 که نمیداند منته قطع کسان از خود بزند و تکلف ازین وقت اخوان و قسام
 ناحی سبحانه و تعالی را قوی گرداند و خلوت کینه منته حاصل عطف من شود
 و از غیو و انقطاع من و از انقیاد و سبب که از خوف آنکه مصباح طالب مطلق
 مژده منته جل صبا با اخلاص زنده و از تابان حلت منور آرد و دل تو زبال
 منته شریعت محمد صلی الله علیه و آله که در تجربه وجود ملک است اقامت
 که در تن شده است بخور از خلقت کون اتباع شیعه او عطف کند معارف
 پس چوین نماز را در او بیرون نشوی و خدا کن نامی نف نشوی اجماع آرا منته
 اگر در محبت او صدای هشی بخیا مطلق تر از در او سوی مقصد صدق است نشانی
 قدر اجلال او که یک لحظه باز ماند آرد که او منته ذکر و روح احباب رحمت است

جن سیم اور شام ایداع در کتب بود از لذت آن ایداع و قرض شایع بخشش آید
 منته کبریا فی موصیفات حق است از منته اقرب طریق لایله لزوم قانون
 عبادت است و استسک بوده یعنی شریک الهامه و استقامت بر جاده تقوی
 انفس انفس در طلب و تارک عقل را در تکیه از طلب موی منته زنده
 دنیا جایی است مانع از وصول ملکوت اعلی منته اقبال تو علی الله تعالی بوجه عبادت
 سب اقبال است بر توبه رحمت منته اگر طفل عقل کمال جوانی رسیده
 در کنارت ادب بر کنه با التفات مگوی و لیکن هنوز او بر بسته کواره متعلقات
 اموال و اموات منته حق تعالی تماشیل وجود را بر حال مبارزه امتحان عیون
 بقدر رسد آورده و گفته است از التفات بر خرافات این اطفال ایداع الهی در
 شده در مجبور عصمت و مهوریات منته بلاد و بلاد در دستار دانه که اول
 طبع سیکند و محبت و محنت و دور دانه که از یک رخ بر می آید منته معانی العارفین
 رات از حیرت و قوت خویش عین توحید است منته از عقل محض تفرید
 و انکار خود در وجود است از بد طبع عین تحریر منته سلم اعظم است سبحان خود
 ترا چون بگوئی اله و غیر دول تو نباشد منته بسم الله از عارفان محو کن حق
 جل جلال است منته انوار تود در طریق طلب احوال است صحبت محبت و کبریا
 و بیه دل تو بغیر او تن عید منته سخن بغیر او رکارت بر معارف آید دل منته
 انفس محو بیل سببش که شیفته صحرای حق وقت رجب است و بوقار خود رساخته

محو یا نباش که التفات نمیکند بجواریت اصوات بلبل در ریاض و هیچ در طاعت کعبه
بلذت الغام و انقیاد از علو مهت حضرت مدته حضور با او بهیچ حرف قواست
ممکن میشود نکته یک خط که با او باشی اگر از همه کوان بیرون آیی بسیار باشد نکته
چون نفس صاف شود از کدورت شربت امتثال او امر کند نکته با علم عمیق حقون
فحول التفات بدین نمیکند و زخارف و زرات آن مراتب آن بی نور و نصیب
بلک قول محبوب از آن فهم میکند که اما حیوة الدیالوب و الویة حب و یاد و
بغض آخرت با رسید به نکته باید ما ثم الخلق و الخلق پس اگر احیاناً عالی میبینی فعل انهم علو
والعبدین اصل نعم در وفات آنحضرت فعل است از شیخ عبدالرزا
که حضرت و الهی غوث الاعظم در ماه رمضان چند روز مرض ورزیده روزیست نیم رمضان
جمعی از مشایخ شیخ حرر الشان حاضر بودند چون شیخ علی بن هبشی و شیخ ابو العباس سید و
که مردی بابا و وفات تمام در کعبه و کعبت السلام علیه السلام یا ولی الله من ماه رمضان ام آمد و ام تا آمد از
کنیم از دهنه بر شام معدوم شده و درین وقت که هم شمارا که این آخر اجماع نیست به نسبت شمس
بازگشت و آنحضرت در ربیع الآخر سال دهم اردیبهشت در ماه رمضان
و کبریا یافتند آن کده اند از اصحاب که در مرض آخرت شیخ الدین عبدالوهاب از
آنحضرت وصیت طلب کرد و فرمودند علیک تقوی الله و الطاعة و لا تخف
احدا و لا ربه و کل الصالح الی الله کلب و اطلب منبه و لا تنس ما به سوی الله عزوجل و لا تنس
لا علیه التوجه اجتماع الكل الی الله به از آن مرض غلبه کرد و فرزندانی را که در شصت

بودند ایشان را فرمودند که حاضر شدند غیر ایشان را بر خیزند و بجا و بید
 ایشان را و اولاد ایشان بجا آرند ای رحمت عظیم در شایسته و میفرمودند
 علیکم السلام و رحمة الله و غفر له و یوکم و ما یصلی و علیکم بعد از آن فرمودند
 که ای ابا ابی نبی و لا یحکم الموت پس از آن صحیح عظیم زدند چون سکر از موت در آمد
 گفتند استغنی بالله الله ای الذی لا یموت و لا یفنی ان لغیرت محال
 تعزیر بالقدرة و قد العباد بالاموت لا اله الا الله محمد الیرحم الله ما انکه روح از بدن
 مفارقت فرمودند رضی الله عنه و رحمت الله و بجهت الاراد آورده است که کاتب وفاته
 رضی الله عنه لیل السبت بعد العاشر تاسع ریح الاخر سنه اصدی سنی
 و جماعه بعد از وفات کردند بمدرسه سالار خان آغا دلاله علیا س که
 و جمع بدست اخفرت بود سالار بوده سال از جلیل بعد از آن
 و بیست سال تحصیل علوم نمودند و در پیش سال در تجرید و الفطام از خلق
 بودند و بعد از آن چهل سال در محبت حق و الهی الهی نمودند و رحمت الله
 اراجمی

تم تمام نسیم که را ما احوال حضرت عظیم و تعظیم
 رضی الله عنه و از زیاده فاضل عظیم مدد نموده
 که شایسته است و عبادت است

مرکز نشر و تبلیغات
کتابخانه مرکزی
القدس، بیت المقدس
تبع ۱۱/۲۰۱۵۷۱۰۶۱۰۶

